از داستان های ایرانی فیلم نمی سازند (کارگردان ها جواب می دهند)

اسدیان، لیلا

داوود میرباقری‏ در حد بضاعت قصه‏های مکتوب کار شده

 شاید یک دلیلش توافق بین‏ مؤلف و اقتباس‏کننده باشد که‏ در کشور ما هنوز به یک قاعده‏ متداول و رایج درنیامده و قانونمند نشده است.

دلیل دومش ممکن است‏ به عادت غلطی مربوط شود که‏ معمولا در سینمای ما شایع است‏ و آن موجی بودن و مد روز بودن‏ آن سینماست.بسیاری از فیلم‏ها براساس کلیشه‏های موفق‏ روز ساخته می‏شوند.دلیل سومش درونمایه قصه‏ها و رمان‏های‏ ماست که یا خیلی بسیطاند که بیشتر به درد سریال می‏خورند و یا خیلی کوتاهند که قابل گسترش در حد یک فیلم 100 و یا 90 دقیقه‏ای نیستند.اما من از موضع خودم به عنوان یک‏ کارگردان پاسخ روشن‏تری به این سوال دارم.من فکر می‏کنم‏ در نوعی از سینما که متفاوت‏تر از سینمای کلیشه‏ای رایج‏ است،در حد بضاعت قصه‏های مکتوب ما این اتفاق افتاده‏ است.من سه فیلم ساخته‏ام که یکی اقتباس بوده است و یک‏ فیلنامه دیگر هم آماده کرده‏ام که آن هم باز اقتباس است.

همایون اسعدیان: نویسنده‏ها توقعات معقولی ندارند

چند دلیل وجود دارد؛اول این‏که قصه‏های ما بافت‏ دراماتیک ندارد.به جز معدودی از آن‏ها،اکثر رمان‏های ایرانی‏ قابلیت تصویر شدن ندارند.علت دوم برخوردی است که‏ نویسنده‏ها با کارگردان‏ها دارند و آن‏ها برمی‏گردد که توقعات‏ معقولی ندارند.وقتی قرار است‏ اثری به فیلم تبدیل شود صاحب‏ اثر اصرارش این است که به‏ قصه‏اش دست نخورد و اثرش‏ کلام‏به‏کلام تبدیل به فیلم‏ شود؛چیزی که در سینمای‏ آمریکا رایج است این است که رمان را می‏خرند و فیلنامه‏نویس‏ رمان را بدون دخالت نویسنده،تبدیل به فیلم می‏کند.امید داریم فاصله‏ها بین نویسنده‏ها و کارگردان‏ها کم شود و روابط گسترده‏تری میانشان به وجود آید.

ابو الحسن برزیده: رمان‏های ایرانی‏ قابلیت فیلم شدن ندارند

رمان‏هایی که تا به حال نوشته شده است خیلی شکل ادبی‏ دارد.برگرداندن آن‏ها نه تنها عاقلانه نیست بلکه ممکن است‏ با موفقیت همراه نباشد.در بسیاری از آثار دنیا این بازی اتفاق‏ می‏افتد.بیشتر رمان‏های ما قابلیت تبدیل شدن به فیلم را ندارند،مثلا«نخل‏های بی‏سر»یک جور خاطره‏نویسی است‏ و در معنای پیچیدهء آن رمان نیست.البته نمی‏خواهم از ارزش‏ آن کم کنم اما چون بحث فیلم و سینما مطرح است باید بگویم‏ شرایط تبدیل به فیلم در این‏ها محیا نیست.

پوران درخشنده: دوست دارم روی رمان سووشون‏ کار کنم

شناخت ما از ادبیات‏ بسیار کم است به همین‏ خاطر اکثر سوژه‏های ما نخ‏نما شده و مخاطبین خود را از دست داده است.جای‏ تأسف است که از ادبیات‏ داستانی و نمایشی ما کمتر استفاده می‏شود.به همین‏ دلیل اکثر فیلنامه‏های ما فاقد اندیشه است و کپی‏برداری از فیلنامه‏های‏ فرنگی است.اگر کارگردان‏ها بسوی موضوع‏هایی بروند که‏ نویسندگان بزرگ ما روی آن کار کرده‏اند طبعا فیلم‏های ما پرمحتواتر خواهد شد.مهرجویی و بیضایی به نوعی روی این‏ها کار کرده‏اند.حرکت شروع شده است و من به آینده مطمئن‏ هستم.اگر بر ادبیات بومی خودمان تکیه کنیم به یک سینمای‏ معنی‏دار نزدیک می‏شویم.من خودم دوست دارم روی کار خانم دانشور،سووشون کار کنم و در حال حاضر هم فیلنامه‏ای‏ که از روی«ای کاش گل سرخ نبود»نوشته شده است را ارائه‏ داده‏ام که اگر تصویب شود کار را شروع می‏کنم.

داریوش فرهنگ: مدار صفر درجه را رد کرده‏اند

 ادبیات کهن ما بیشترین‏ و بهترینش،نظم و نثر است‏ که به اعتقاد من حیف است‏ که زیبایی و کمال آن را با زبان نمایش خراب کنیم.در ادبیات کهن ما اساسا ادبیات‏ دراماتیک و داستانی کمتر است.وجه دیگر این‏که‏ فیلمسازی ما تابع شرایط ماست.شاید من بتوانم یکی‏ از داستان‏های مولوی یا نظامی‏ را به صورت سناریو درآورم. اولین و مهمترین سؤال پذیرش تهیه‏کننده است.اما این‏ هزینه‏ها با بودجه ما همخوانی ندارد.سالیان سال است که ما می‏گوییم صاحب گنجینه ادبی والایی هستیم اما کار روی این‏ گنجینه دنبال نشده و در حد حرف مانده است.البته این نیازمند حمایت مالی و فرهنگی است و پشتوانه محکمی می‏خواهد. مثلا شاید بخواهیم ویس و رامین اسعد گرگانی-که برابری‏ می‏کند با رمئو و ژولیت شکسپیر-را فیلم کنیم؛با محدودیت‏های‏ پایان‏ناپذیری که سر این راه هست امثال مرا منصرف می‏کند. مشکل اول بایدها و نبایدها و اگرها و شایدها و ممیزی‏هاست‏ و دومین محدودیت،مسأله اقتصادی است.سومین مشکل، شناخت ادبیات کهن و شناخت زبان سینماست و آشتی این‏ دو با یکدیگر.حضور و وجود ادبیات ما در سینما چه ادبیات‏ کهن و چه معاصر،فیلمنامه‏های ما را غنی‏تر،عمیق‏تر و برجسته‏تر می‏کند و به آن هویت ملی می‏دهد.من چند قصه‏ خوانده‏ام که خیلی خوشم آمده،اما برای بازگرداندن آن‏ها به‏ فیلم با محدودیت‏های مالی و ممیزی روبرو شده‏ام.با وجود این شخصا علاقه‏مند به ساختن فیلمی از حوزهء ادبیات هستم. یک قصهء خوب از«محمد محمد علی»خوانده‏ام که اگر با ممیزی روبرو نشود فیلمش را می‏سازم.یک قصه هم از«احمد محمود»به تلویزیون پیشنهاد کرده‏ام.مدار صفر درجه را هم‏ دادم و رد کردند.

فریدون جیرانی‏ ادبیات داستانی‏ مورد غضب ممیزی است

 جواب این سؤال یکی‏ برمی‏گردد به ممیزی که‏ همیشه چه در گذشته و چه‏ در حال نگاهش با یک جور سوء تفاهم همراه بوده‏ است.در گذشته ادبیات‏ داستانی مورد غضب‏ ممیزی قرار گرفته و سبب‏ شده رابطه این دو قطع‏ شود.دلیل اصلی دیگر ساختار سینمایی است که‏ از همان اول طوری پی‏ریزی شده که داستان،ادبیات و فیلمنامه‏نویسی مهم تلقی نمی‏شود.سینما با وجود هنرپیشه‏ بنا می‏شود یعنی پیش از آن‏که«داستان»مهم باشد«ستاره» مهم می‏شود.پس قصه و داستان لابه‏لای آن گم می‏شود و چون از فیلم‏ها استقبال می‏شود مسأله قصه و داستان کم‏کم‏ فراموش می‏شود.

در آمریکا سینما با اقتباس پایه‏گذاری می‏شود؛یعنی‏ می‏گردند و قصه‏های بزرگ را برای سینمای صامت اقتباس‏ می‏کنند.کم‏کم به قدری اقتباس جدی می‏شود که در آنجا نویسندگانی پیدا می‏شوند که اصلا داستان خود را برای سینما می‏نویسند.یعنی می‏دانند کتابی را که امروز منتشر می‏کنند هفته بعد تبدیل به فیلم می‏شود.درحالی‏که این اتفاق اینجا نمی‏افتد.نه نویسنده جدی می‏گیرد و نه سینماگر به آن شکل‏ روی پیشخوان کتابخانه‏ها را می‏گردد.

اولین اقتباس در تئاتر از دو داستان هدایت است که به‏ شدت مخاطب جذب می‏کند.این روی سینما تأثیر می‏گذارد. نطفه‏اش با گاو ریخته می‏شود(داستانی از مجموعه داستان‏ عزاداران بیل ساعدی)؛مهرجویی اولین کسی است که به‏ اقتباس بها می‏دهد.بعد یک داستان دیگر از ساعدی از مجموعه‏های بی‏نام و نشان فیلمی می‏شود به نام دایره مینا. در کنار او ناصر تقوایی آرامش در حضور دیگران(از ساعدی) و نفرین(قصه‏ای از کتاب هفته)را می‏سازد.اما اقتباس در سینمای تجاری همچنان مورد بی‏توجهی است.به لحاظ مشکلات ممیزی در سال‏های 63 تا 70 که اصلا اقتباس‏ مطرح نیست.داستان‏نویسان جدید هم سینما را جدی‏ نمی‏گیرند.در تمام دنیا برای حقوق فیلنامه که شامل خرید رایت قصه،طرح،تحقیق و نگارش نهایی فیلمنامه می‏شود درصدی را معین می‏کنند.اما در اینجا حتی 5%از تولید یک‏ فیلم هم به سناریو تعلق ندارد.در اینجا به جای اقتباس، کپی‏برداری می‏کنیم.سینمای آمریکا بدون اقتباس زنده‏ نیست.به همین خاطر اسکار جایزه اقتباسی می‏دهد.

ابو الحسن داوودی: قصه‏نویس به دنبال کارگردان

 از گذشته میان این دو ابزار هنری،ارتباطی بوجود نیامد.در تمام دنیا بیشترین‏ و موفق‏ترین نمونه‏های فیلم‏ از روی متون ادبی اقتباس و به فیلم برگردانده می‏شوند. درآن‏جا هرکدام جایگاه ویژه‏ خود را کسب کرده‏اند.در اینجا هیچکدام از این دو ابزار حاضر به پذیرفتن نقش مؤثر دیگری‏ در خود نیست و در عمل هر دو جایگاه یکدیگر را نفی می‏کنند. این موضوع باعث شده یک نوع تفاخر به خصوص برای‏ داستان‏نویسان ایران به وجود آید.این تفاخر به سینماگران‏ اجازه نمی‏دهد سراغ متون ادبی بروند.تصور داستان‏نویسان‏ این بوده که سینماگران نمی‏توانند ویژگی‏ها و زوایای پنهانی‏ داستان را تصویر کنند.از این طرف هم از سوی سینماگران‏ تلاشی برای ردّ این تصور نشده است.عامل دیگر بحث بر سر امتیاز«صاحب اثر بودن»بین نویسنده و فیلمساز است که‏ به نوبهء خود از مسائلی است که هیچ‏گاه حل نمی‏شود.من‏ راضی نخواهم بود که نام نویسنده به عنوان خالق اثر ذکر شود و طبعا نویسنده هم همین‏طور.اگر اقتباس ادبی قرار است در سینما انجام گیرد باید اثر آن روی مخاطب به مراتب بیشتر از خواندن خود اثر باشد،نه حتی همپای آن و اگر این اثر پرقدرت‏تر نباشد فیلم موفق نیست.برای حل مشکل باید منیت‏ها برداشته‏ شود.هیچ اشکالی ندارد اگر یک قصه‏نویس برود دنبال‏ کارگردان و از او بخواهد اثرش را به فیلم تبدیل کند.آن موقع‏ من کارگردان حتی اگر دچار همان منیت‏ها باشم قطعا با یک‏ دید دیگری به قضیه نگاه می‏کنم و چون یک نوع تعلق خاطر از سوی قصه‏نویس می‏بینم در انجام رساندن آن به شکل‏ اقتباسی فعالیت بیشتری خواهم کرد.این یخ ارتباطی باید شکسته شود.

سید ضیاء الدین دری: نویسنده‏ها از دماغ فیل افتاده‏اند

 چندین علت دارد؛اول اینکه‏ کارگردان‏ها کم می‏خوانند و از داستان‏ها خبر ندارند.دیگر اینکه‏ رابطه بین نویسنده‏ها و کارگردان‏ها محدود است. نویسنده‏های ما با سینما فاصله‏ دارند و حس می‏کنند اگر داستان‏هایشان فیلم شوند،از اعتبار ادبی‏شان کاسته می‏شود. البته علت دارد؛چون فکر می‏کنند سطح سینما از یک معدلی‏ کمتر است و اگر رمانشان فیلم شود نه تنها مقام خود را پیدا نمی‏کند بلکه ارزش ادبی‏اش را هم از دست می‏دهد.ما زمانی‏ می‏توانیم به یک اثر مکتوب مراجعه کنیم که آن اثر اشتهار داشته باشد،یعنی آدم‏های زیادی آن را خوانده باشند.این‏ اشتهار موجب تمایل فیلمسازها می‏شود.در اروپا وقتی روی‏ رمانی کار می‏شود،مطمئنا آن رمان تیراژ ده میلیونی داشته‏ است و زیر فیلم‏ها نوشته می‏شود:«برگرفته از فلان کتاب». ولی برای مردم ما مهم نیست چون کتابخوان نیستند.فقط نام برخی نویسندگان مثل هدایت به مرور زمان به گوش مردم‏ رسیده است.در کشور ما اکثر کتاب‏ها تیراژ سه هزار تایی دارند که در خود مراکز فرهنگی فروخته می‏شود نه در بین مردم.

ادبیات ما از نظر دراماتیک خیلی ضعیف است.نویسنده‏ تکه‏پاره‏ها را یک جوری روی کاغذ ادیت کرده است،فیلمسازی‏ که بخواهد آن را بسازد باید مدتی روی آن کار کند تا شکل‏ خودش را پیدا کند بعد بنشیند با نویسنده بحث کند؛گاهی‏ اوقات هم کار به جنگ‏وجدل و مطبوعات کشیده می‏شود. بعضی از نویسنده‏ها هم انگار از دماغ فیل افتاده‏اند.وقتی‏ نویسنده می‏بیند اثرش برای تبدیل به فیلم مناسب است باید آن را برای کارگردان‏ها بفرستد.البته آمار این آثار پایین است. در سال ده رمان نوشته می‏شود که از آن ده تا معمولا یکی‏ خوب است و کار روی آن هم گران است.ممیزی هم که‏ وجود دارد.اگر این موانع رفع شود مطمئنا رمان‏های خوبی‏ مثل جای خالی سلوچ و...به فیلم تبدیل می‏شود.